

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

دلیل هشتم را در بحث کردیم که روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام بود که درباره علل احکام و شرایع وارد شده است. در این روایت علت وحدت در امامت یا وحدت در امام بیان شده است. بیان شد چون علت بیان شده، حکم در اینجا تعلیل دارد و علتش معمم حکم است. هر جایی علت باشد، حکم هست. عللی که در این روایت آمده است وحدت فرمانروای سیاسی را مطلقاً اقتضا می‌کند. چه این فرمانروای سیاسی شخص معصوم علیه السلام باشد یا اینکه فرمانروای سیاسی نایب عام آن حضرت باشد. علت‌ها، تعمیم دارد و علت‌ها شامل هر فرمانروای سیاسی مشروع می‌شود.

بحث امروز در دلیل نهم از ادله‌ای است که برای اثبات لزوم وحدت فرمانروای سیاسی در نظام سیاسی اسلام مطرح می‌کنیم.

بحث ما در دلیل نهم، استدلال به مقبوله عمر بن حنظله در اثبات ضرورت یا وجود وحدت فرمانروایی سیاسی است. در مباحث گذشته مقبوله را از نظر سندی بحث کرده‌ایم لذا نیاز به تکرار بحث نیست. گفته‌ایم که از نظر سندی همه رجال مقبوله موثق هستند. خود عمر بن حنظله هم به دلایل متعددی ثقه است و این مسئله را در محل خود بحث کرده‌ایم. از لحاظ سندی اشکالی در این روایت نیست اما دلالت این روایت بر مدعای ما در اینجا مورد بحث است. آن مقدار از روایت که مربوط به بحث ماست این است که می‌فرماید: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۱

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيْجَلُ ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْنًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ انْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَحَقَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرُكِ بِاللَّهِ.

قبلاً گفتیم که در اینجا به قرائن متعدد من جمله تغییر عبارت حکم به حاکم در عبارت «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» جعل به ولایت عامه است نه جعل در خصوص قضاء.

دوم هم اصلاً قضاء از لوازم ولایت عامه است و فردی هم که جعل در خصوص قضاء باشد، این کشف از ولایت عامه فقیه می‌کند. این را ما قبلاً هم اشاره کرده‌ایم که قضا از فروع ولایت عامه است. بر فرض هم که اشاره به مسئله قضا کند پس معنایش آن است که چون ولی عام است «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا». شیخ انصاری این جمله را به طور روشن در قضا و شهادت آورده که این دلیل بر ولایت عامه فقیه است و این جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» جمله‌ای است که دلالت بر نصب ولی فقیه دارد.

بعد هم می‌فرماید: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ». از اینکه «عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ» خواهیم دانست رد حکم امام و ولی امر منصوب از سوی او، همان شرک است. ما مکرر تأکید کرده‌ایم که شرک اساسی که شرک لایغفر و شرکی است که مورد توجه و نهی شدید قرآن بوده، شرک در اطاعت و فرمانروایی است و عبادت معنی اطاعت محض است و شرک در عبادت هم یعنی شرک در اطاعت. لذا طبیعی است کسی که از فرمان فرمانروا سرپیچی کند؛ «عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ» است.

اما موضوع شاهد ما یعنی -وجه استدلال این بخش- آن است که در اینجا می‌فرماید: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» ضمیر را ضمیر فرد می‌آورد. یعنی ولایت امر فقیه واحد است و مشروط به هیچ نظر دیگری نیست و خودش فی نفسه خود را حاکم می‌کند. این باید معلوم شود که اینجا جعلته صدق بر فرد واحد می‌کند؛ به فرد واحدی که این صفات را داشته باشد که: «رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» یک نفر باشد و این صفات را داشته باشد، این بر او صدق می‌کند. بعد می‌فرماید: اگر به حکم ما حکم کند و دیگری نپذیرد شرک بالله دارد.

در اینجا سه مقطع داریم و از این سه مقطع استفاده وحدت فرمانروایی می‌کنیم. مقطع اول عبارت «عَلَيْكُمْ» در «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» است که خطاب به کیست؟ خطاب به کل ماعدای آن حاکم است. جعلته هم یعنی بر کل شما حاکم است. پس شامل مجتهدهای دیگر و شامل همه می‌شود. به عبارتی شامل بر همه ماعدای آن مجتهد واحدی که «جَعَلْتُهُ» بر او صدق می‌کند خواهد شد. پس این حاکم بر همه شماست. از خود اینکه بر همه شما حاکم است یعنی اینکه اینجا دیگر فرصتی برای تعدد حاکمیت وجود ندارد. اینجا

فرستی برای تعدد فرمانروایی وجود ندارد. نکته است: **جَعَلْتُهُ عَلَيَّ بَعْضُكُمْ حَاكِماً**. خود جمله نصب ظهور در وحدت حاکمیت و فرمانروایی دارد.

نکته و مقطع دیگر، آن مقطعی است که می‌فرماید: **«فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ»** حالا اگر حکم واحدی داشتیم، اگر کس دیگری و لو فقیه دیگری در مقابل این حاکم ادعای حاکمیت و فرمانروایی کند، معنی فرمانروایی او این است که من حکم تو را قبول ندارم و حکم خودم را قبول دارم و این مصداق **«بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ»** می‌شود. خفیف شمردن حکم خدا گناه کبیره است و طرف را از واجد شرایط بودن می‌اندازد. حتی اگر هر دو هم واجد شرایط باشند هر دو از واجد شرایط بودن می‌افتند؛ چون هم این **«بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ»** و مرتکب کبیره می‌شود و هم آن این کار را کرده است. البته اگر از اول فرض بر تعدد رهبری داشته و از اول دو انتخاب داشته باشیم.

یک نکته هم اینکه باید دانست مسئله حد زمانی، مسئله دیگری است. اگر کسی حاکم است همیشه حاکم است پس چرا تنها برای مثلاً چهار سال باشد؟ اگر خودش بپذیرد که من چهار سال بیشتر قبول نمی‌کنم حرف دیگری است اما شرایط را که دارا است چرا نباید قبول کند که ادامه بدهد؟ اینکه از سخیف شمردن حکم خدا بدتر است؛ او دارای شرایط است و چهار سال هم حکومت کرده و موفق بوده و حالا می‌خواهید شرایط را خراب کنید و دیگر را بیاورید؟!

خود امام صادق علیه السلام [که حدیث از ایشان است] زنده بوده است. امام صادق علیه السلام ولایت عامه را خود داشته و زمان، زمان حضور ایشان بوده است. وقتی ولی عام بالفعل داریم دیگر بقیه افرادی که از طرف ولی عام منصوب می‌شوند، در محدوده اختیاراتی که ولی عام به آن‌ها می‌دهد منصوب هستند. حالا اگر زراره است به او می‌گوید این کار را بکند و به ابوبصیر می‌گوید آن کار را بکند. خود ولی امر زنده است و ممارست می‌کند. هم زنده و هم حاضر است. در جایی که ولی عام حاضر است و بالفعل ولایت می‌کند [کسی حق ولایت ندارد]. البته کسان دیگری که دارای این وصف باشند و بخواهند بیایند در محدوده‌ای که او به آن‌ها اختیارات می‌دهد در آن محدوده می‌توانند حکومت کنند. ولی اینجا ما درباره نصب عام داریم صحبت می‌کنیم؛ نصب عامی که در این روایت آمده است، نصب عامی است که هر جا ولی عام نبود و ما بخواهیم ولایت عامه را با این دلیل اثبات کنیم، این دلیل این را دارد می‌گوید که این شخص اگر واجد شرایط بود، ولایت عامه برای او ثابت می‌شود و اگر این ولایت عام برای او ثابت بود، **«عَلَيْكُمْ حَاكِماً»** خواهد شد. و اگر کسی نپذیرفت، **«بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ»** بر او صدق می‌کند. از این روایت، این‌گونه استفاده می‌شود.

مقطع سوم که در این روایت وجود دارد که از این مقطع هم می‌توان برای اثبات وحدت رهبری استفاده کرد عبارت: «الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ.» حضرت در این مقطع هم رد حاکمیت یا رد حکم حاکم را نفی کرده است. هر نوع تعدد حاکمیت موجب این می‌شود که هر یک از این دو حاکم حکم دیگری را رد کرده و دیگری را قبول نمی‌کند. هر جا ما تعداد حاکم داشته باشیم معنیش این است که یا هر دو حکم دیگری را رد می‌کنند یا حداقل یکی از آن‌ها حکم دیگری را قبول نمی‌کند. این معنای تعدد حاکمیت است. یکی از این دو لازم را دارد: یا اینکه هر دو حکم دیگری را رد می‌کند و اگر فرض را بر این داشتیم که حاکمیت هر دو می‌باید مشروع باشد با همین رد هر یک بر حکم دیگری، مشروعیت منتفی خواهد شد و واجدیت شرایط هر یک از این دو ساقط می‌شود. به دلیل اینکه هم این رد علی ذلک و هم دیگری ردّ علی اول است و هر دو مشترک می‌شوند. وقتی «حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ» شد هر دو از شرایط ولایت امر بیرون شده و صلاحیت آن‌ها ساقط می‌شود. البته اگر هر دوی آن‌ها بخواهد دیگری را رد کند. اما اگر فقط یکی دیگری را رد کند همان‌که رد می‌کند فاقد صلاحیت می‌شود؛ بنابراین همیشه وحدت حاکم و وحدت فرمانروایی ثابت است.

بحث این است که این یک روایت می‌کند و آن یک روایت دیگر دارد. این درباره حکم نیست! اشتباه نشود، اصلاً تعدد حکم معقول نیست وقتی خود حضرت می‌فرماید: ردش استخفاف حکم ماست بعد می‌فرماید یکی یک روایت می‌کند و به آن استناد می‌کنند و دیگری به روایت دیگری می‌آورد و به آن استناد می‌کند؛ اینجا بحث تعارض روایتین پیش می‌آید که حضرت می‌فرماید: «حُذِّ بِمَا اسْتَهَرَّ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ»^۱ بحث سر مرجحات باب تعارض است. تعارض بین چه؟ تعارض بین روایتین و نه تعارض بین دو حکم! اصلاً به این دو حکم نمی‌توانند تعارض کنند؛ در باب حکم اصلاً نمی‌توانیم تعارض داشته باشیم بلکه در باب فتوا می‌توانیم تعارض داشته باشیم. در باب فتوا تعارض کنند یعنی اینکه این به یک روایت و آن به روایت دیگر استناد کند. اما حکم قابل تعارض و تعدد نیست. حکم، اگر محکم بود یعنی حکمی است که نافذ است؛ نفوذ از لوازم حکم است. نافذ است یعنی بر همه نافذ است این نکته‌ای است که باید به آن توجه شود! فرق است بین موارد حکم و موارد فتوا و روایت؛ درباره نقل حدیث و یا فتوایی که مستند به حدیث است، تعارض معقول است. اما در موارد حکم تعارض اصلاً معقول نیست. چون اگر کسی حکم صادر کرد و فرض هم بر این بود که این حکم نافذ

۱. قَالَ سَأَلْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَتِي عَنْكَمُ الْخَبْرَانِ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبَيَّهَمَا أَخَذُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ حُذِّ بِمَا اسْتَهَرَّ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمَا مَعًا مَشْهُورَانِ مَرْوِيَّانِ مَأْثُورَانِ عَنْكَمُ.

عوالي اللعالي، ابن جمهور احسائي، ج ۴، ص ۱۳۳.

است، دیگر فرصتی برای حکم دیگری به وجود نمی‌آید. هر دو ساقط می‌شود چرا؟ چون هم این راد می‌شود و هم آن راد است. نه حکم این نافذ می‌شود و نه حکم آن.

اگر بگوییم دوتا حاکم که هر دو حکم نافذ دارند، (ما در حکم قاضی هم همین را می‌گوییم؛ اگر قاضی حکم کرد دیگر کسی نمی‌تواند آن را نقض کند) و نمی‌تواند حکم حاکم را رد کند؛ چون اگر حکم حاکم صادر شد، دیگر تمام است. نقض معنی ندارد؛ مگر اینکه خودش حکم خودش را نقض کند و بر خودش معلوم شود که مبنای حکمش درست نبوده و حکم خود را نقض کند و از این حکمی که گفته دست بردارد. و الا اگر او حکم می‌کند و روی حکمش هم پافشاری دارد دیگر فرد دیگری نمی‌تواند حکم را رد کند. چون رد حکم خدا می‌شود، رد حکم نافذی که از طرف امام معصوم علیه السلام نفوذ دارد و حکمش حکم معصوم شده و وقتی حکم، حکم معصوم شده است، رد حکم، رد حکم معصوم می‌شود و رد حکم معصوم هم رد حکم خدا است.

البته در جایی که باب نقل روایت یا باب نقل فتوایی که مستند به روایت باشد و موجب تعارض و تعدد می‌شود معقول است اما در موارد حکم حتی در حکم قضایی چنین نیست. زیرا حکم قضایی هم از موارد حکم الهی است. مسئله ولایت، مسئله حکم حاکمی که ولی امر است بلکه هر حکمی چنین است، اصلاً این قاعده، قاعده‌ای است که مخصوص به اسلام و شرع ما هم نیست، در هر نظام حاکمیتی و در هر سیستم حاکمیتی حاکم یعنی اگر حرف زد، حرفش حرف آخر است و اگر کسی بخواهد در برابر حاکم حرف دیگری بزند، این معنی آن را می‌دهد که حاکمیت او را نپذیرفته است و اگر حاکمیت او را نپذیرد؛ به عنوان یک شورش‌گر و یک متخلف با او برخورد می‌شود و نه به عنوان یک حاکمی که حق حاکمیت در برابر حاکم را دارد.

این بحث را هم قبلاً به صورت مفصل گفته‌ایم که هر کجا نصب علی نحو قضیه حقیقه باشد، در نتیجه نصب، نصب عام است. هر کجا که خود امام معصوم باشد که منصوب به شخصه از طرف خداست و دیگر این نصب عام کارگر واقع نخواهد شد. این امام چه کسی است؟ کسی است که نصب او نصب خاص است؛ یعنی بشخصه منصوب از طرف خدای متعال به ولایت عامه است. هر جا منصوب به نصب خاص وجود داشته باشد و در حال ممارست حکم باشد، این حکم عام فاقد اثر می‌شود. هر جا منصوب به نصب خاص نبود، نصب عام در اینجا فعال می‌شود. این یک قاعده کلی است؛ نه تنها در اینجا که در هر جای دیگر هم به همین شکل است. اگر بخواهید وکیل معین کنید به دو شکل این کار را انجام می‌دهید؛ یک وقت می‌گویید هر یک از این برادران من وکیل است، این یک نصب عام است که شامل چند نفر می‌شود یا می‌گویید در فلان شیء این وکیل من است و شخص خاصی را معین می‌کنید. وقتی شخص خاص را معین کرد دیگر آن وکالت خاص است. اما

نصب عامه زمانی کارگر می‌شود که شخص خاص دخالت نکند، وقتی شخص خاص باشد نصب عام کارگر نمی‌شود. چون نصب عام منطبق بر شخص منصوب به نصب خاص می‌شود و خودبه‌خود انطباق قهری پیدا می‌کند و وقتی نصب خاص کارگر است، نوبت به نصب عام نمی‌رسد.

اینجا یک نصب عام وجود دارد که هر کسی که فقیه این چنینی است؛ «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا». این همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است.

ما از کسانی که در مسئله ولایت فقیه تشکیک می‌کنند تعجب می‌کنیم؛ آخر آیا شما عقل ندارید! فهم ندارید! چشم ندارید! نمی‌بینید این روایت را؟ «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أُمَّتِي.»^۱ خلیفه‌های من که رسول خدا هستند که خدا درباره من چنین فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۲ این را گفت؛ «مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟» «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أُمَّتِي.» دیگر از این روشن‌تر؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیگر باید چگونه بگوید؟ این نصب عامه است و این اخبار از نصب عام است. در مقابل انشاء هم نباشد لا اقل اخبار از یک نصب عام یا در مقام انشاءست و معنای آن این است که «خلفائى الذين يبلِّغون حدیثی و سنتی ثم یعلمونها أمتی.» یا لا اقل در مقام اخبار محض باشد. البته ما در جای خود گفته‌ایم که این‌گونه مقام‌ها نمی‌تواند اخبار محض باشد؛ چون حاکم وقتی می‌گوید به من خبر بده که جانشینان من چه کسی هستند، این یعنی نصب. این نصب آمده است. بله! این نصب عام با وجود نصب خاص در کنارش که بعد فرمود علی بن ابیطالب علیهما السلام خلیفه است. فرموده است که بعدی اثنی عشر امیراً، یک و دو و سه تا به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد. این نصب خاص یعنی تعیین مصداق برای نصب عامه؛ اما نصب عام که از کار نمی‌افتد، یعنی اگر دسترسی به کسی که نصب خاص دارد نبود باید به نصب عام برگردیم و روایت در این زمینه به صورت متعدد داریم و این حدیث حدیث متواتر است؛ هم در کتب ما که حداقل شیخ صدوق رحمه الله علیه از پنج صدیق نقل می‌کند و هم در کتب عام به این شکل است. حتی اگر هر یک از این طرق ضعیف هم باشد وقتی طرق متعدد است - این روایت قریب ده طریق دارد - متواتر می‌شود. وقتی یک روایت به طرق متعدد ولو ضعیف، تعدد پیدا کرد، تعدد طرق احتمال جعلی و کذب را نفی می‌کند و قطع به صدور می‌شود.

۱. امالی صدوق، ص ۱۸۰

۲. نساء: ۸۰ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا

خلاصه وقتی نصب عام داریم اگر یک نصب خاص بیاید، این نصب خاص مصداق برای نصب عام پیدا می‌کند و وقتی مصداق برای نصب عام پیدا شد دیگر جایی برای عمل به نصب عام نمی‌ماند؛ زیرا تعیین مصداق شده و خود جاعل گفته که منظور من از نصب عام در اینجا علی بن ابیطالب علیهما السلام یا امام مجتبی علیه السلام یا حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

اگر برای منسوب به نصب خواص مانعی پیش آمد و مثلاً زندانی شد و دسترسی به او به هر دلیلی نبود، آن نصب عامه فعال می‌شود و باید به آن عمل کرد و این نصب عام در زمان غیبت کبری همین است.

این «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً» همان «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» است و چیزی اضافه بر آن نیست. این را امام صادق علیه السلام می‌فرماید که من هم همین کار را می‌کنم؛ من هم امثال این‌ها جعل می‌کنم که بحثش را قبلاً به صورت مفصل کرده‌ایم.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم